

بحران اعتماد

تاکنون در مقالات مختلف از علل عدیده ای برای تحلیل نتایج "انتخابات" نهمین دوره ریاست جمهوری سخن رانده شده است. در این نوشته قصد نگارنده بدست دادن نگرش دیگری از بحرانی که در آن بسر میبریم میباشد. از کلمه بحران استفاده میکنیم زیرا بهر حال هر موضعی که داشته باشیم، تنها اگر این نکته را در نظر بگیریم که چند روز دیگر شخصی در ایران بر صندلی ریاست جمهوری تکیه میزند، که گفته میشود در دهه 60، در کشتار زندانیان سیاسی در داخل کشور شرکت داشته و بخاطر سه عملیات تروریستی در برون مرز، ترور قاسملو، بختیار و کاظم رجوی در دادگستری سه کشور غربی (فرانسه، اتریش و سوئیس) از او به عنوان شرکت کننده در ترورها پرونده موجود است، پر واضح است که در شرایط غیر عادی بسر میبریم. اما مسئولیت با کیست؟ مسلماً قبل از هر چه، مسئولیت با کلیه مردم ایران است. زیرا آنچه به حاکمیت مردمی و ملی مربوط میشود قبل از هر چیز به خود ملت و مردم ایران باز میگردد و بجای اینکه ملت را عنصری خطا ناپذیر و پاک بدانیم و همه تقصیرها را بکردن غیر بیندازیم، به عنوان فعال مردمسالار باید مسئولیت مردم را یادآور شویم و آنها را به صحنه عمل فراخوانیم.

اما فعالان سیاسی نیز در بوجود آمدن وضعیت فعلی بدون مسئولیت نیستند. خصوصاً آنان که مدعی مردمسالاری و خدمت به مردم اند و از امکانات تبلیغاتی داخل کشور نیز کم و بیش برخوردارند. عملکرد این فعالان در این انتخابات جای تامل بسیار دارد و در این نوشته کوتاه به نقش آنان که در این انتخابات تحت عنوان دفاع از مردمسالاری شرکت کردند پرداخته میشود. یکی از مسائل اصلی و پایه ای که مورد فراموشی قرار میگیرد این است که مردمسالاری حداقل بصورتی که اکنون در شکل‌های مختلف آن در جهان کنونی رایج است، چه نوع هندی، چه سوئیسی و فرانسوی و یا امریکائی و سوئدی آن، در همه مردمسالارها بخش مهمی از حاکمیت از طریق انتخاب نمایندگان مردم صورت میگیرد و بخش کمی از حاکمیت شهروندان بصورت مستقیم و بر اساس مشارکت همگانی است. در عمل بدون وجود کادرهای سیاسی مردمسالاری امکان وجود پیدا نمیکند. در نتیجه به غیر از مسئله سازماندهی مردمسالاری، اساسی ترین پایه روانی مردمسالاری اعتماد است. بدون اعتماد مردم به فعالان سیاسی مردمسالاری امکان عمل ندارد. این مسئله در کشورهایی که هنوز بنیادهای مردمسالاری در آنها پا نگرفته و جا نیافتاده و تجربه عملکرد مردمسالاری در آنها نزدیک به صفر است، بسیار حادثتر است. ایران در این وضعیت قرار دارد و باید نسبت به این مسئله حساسیت خاصی بخرج داد. نتیجه اینکه نیاز به وجود اعتماد مردم نسبت به فعالان سیاسی برای استقرار مردمسالاری امری بسیار کلیدی است. همچنان که بدون رهبری، البته رهبری متناسب با مردمسالاری، امکان استقرار مردمسالاری ممکن نیست. حتی در بهترین صورت استقرار مردمسالاری یعنی شرکت عموم مردم در یک جنبش همگانی باز هم نیاز به رهبری و نماد برای جنبش امری بدیهی است. پس نتیجه میگیریم که اعتماد به فعالان سیاسی در رابطه با میهن ما از حادثترین مسائل امروز برای استقرار مردمسالاری است. حال برای فهم بهتر شکست کسانی که بنام مردمسالاری در این انتخابات شرکت کردند لازم است کمی به عقب برگردیم. از مهمترین ضربه هایی که در سالهای اول انقلاب به وجدان سیاسی مردم ایران وارد شد خیانت به امیدی بود که آقای خمینی کرد. میلیونها ایرانی برای ساختن نظامی بر پایه استقلال و آزادی و اسلامی بیانگر این دو اصل، به او به عنوان نماینده خود اعتماد کردند و او که قبل از انقلاب قول داده بود وارد امور دولتی نمی شود و بعد از انقلاب در قم به درس اخلاق خواهد پرداخت به محض رسیدن به قدرت به قولهای خود یک به یک پشت کرد و نظامی سیاه بر پایه حاکمیت مطلق فقیه ساخت. تجربه او تجربه تلخی برای ملت ایران شد. از آن همه وعده ساختن دنیایی نو بر پایه آزادی و اخلاق و معنویت، در عمل بر خرابه ها افزوده شد و قبرستانها آبادتر و زندانها تاریکتر و وسیعتر و خونینتر شدند. در نتیجه سرخوردگی جامعه را فرا گرفت. سختی این ضربه روانی از سوی شخصی که لباس روحانیت به تن داشت و مرجع تقلید بشمار می رفت و کار و زندگی خود را در شکست همه جانبه تمام کرد، بی اعتمادی زیادی در جامعه نسبت به همه بوجود آورد.

دو خرداد اعتراض به این پشت پا زدن به اهداف انقلاب بود. اما در این تجربه نیز آقای خاتمی و همراهان او که نزد بسیاری امید به تغییرات ایجاد کرده بودند، نه تنها به وعده ها عمل نکردند، بلکه در یک بازی سیاسی کلیه ابزار را به دست ولی فقیه دادند و نظام ولایت مطلقه فقیه را لباس مشروعیت پوشاندند. میتوان گفت که عدم شرکت مردم در آخرین انتخابات شوراها و مجلس هفتم نتیجه اعتراض مردمی بود که بار دیگر دریافتند کسانی که گمان میکردند میتوانند خواستهای آنان را نمایندگی کنند به آنها پشت کرده اند. اصلاح طلبانی که قبل از انتخابات مجلس ششم تا آنجا پیش رفتند که دم از تغییر قانون اساسی نیز زدند و ایران را متعلق به همه ایرانیان میدانستند، سنگر به سنگر عقب نشستند و حتی حکم حکومتی خارج از قانون را نیز پذیرفتند. بدینقرار اعتمادی که لازم نمایندگی کردن مردم است از دست رفت.

در چنین جوی از بی اعتمادی عمیق ناشی از عملکرد اصلاح طلبان، باز هم مسئله انتخابات پیش آمد. در این انتخابات جبهه مشارکت ایران اسلامی، نهضت آزادی و ملی مذهبی ها بنام دفاع از حقوق مردم و برقراری مردمسالاری شرکت کردند. اینبار آقای معین با شعارهای جدی تر از آقای خاتمی پیش آمد. از عملکرد آقای خاتمی انتقاد کرد و به مردم قول داد که زیر هیچگونه بی قانونی و حکم حکومتی نخواهد رفت. اما تنها اگر به اختصار اخبار ایران را از قبل و طی انتخابات مرور کنیم بهتر میتوانیم نتیجه شکست سخت مشارکتی ها، نهضت آزادی و ملی مذهبیها را درک کنیم.

- آقای ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت آزادی برای اینکه نامزد ریاست جمهوری شود چندین شرط قرار داد از جمله حذف کامل نظارت شورای نگهبان

- آقای سحابی نماینده ملی مذهبی ها گفت شروط بیشتری دارد اما فعلاً همان شروط اعلام شده توسط نهضت آزادی برای شرکت در انتخابات را میپذیرد.

- نه تنها دخالت شورای نگهبان در انتخابات برداشته نشد بلکه بدون استثنا هیچیک از شروط دیگر نهضت آزادی برآورده نشدند با اینحال بر خلاف وعده، خود آقای یزدی نامزد انتخابات شد.

- شورای نگهبان آقایان یزدی و معین را از لیست کاندیداها حذف کرد.

- آقای خامنه ای با حکم حکومتی از شورای نگهبان خواست که نامزدی آقای معین را بپذیرد. شورای نگهبان پذیرفت و آقای معین بر خلاف وعده خود زیر بار این حکم رفت.

- آقایان یزدی و سحابی بر خلاف شروطی که خود گذاشته بودند در انتخابات شرکت کردند و از آقای معین پشتیبانی کردند.

دور اول همانطور که همه میدانیم با تقلبات بیسابقه برگزار شد. چنانچه آقای یزدی گفت اجنه ها در انتخابات شرکت کردند! آقای معین نفر پنجم اعلام شد. اما کروی که خود قسمتی از تقلبهای فاحش را آشکار کرد و معین بخاطر مصالح نظام تصمیم گرفتند که رسماً شکایتی نکنند و بالاخره حتی یک نفر هم شکایت رسمی از تقلبات نکرد.

- بعد از اعلام نتایج دور اول، معین اعلام کرد که در دور دوم شرکت نخواهند کرد و به کسی رای نخواهد داد و از کسی هم دفاع نخواهد کرد.

- دو روز بعد بجای اینکه به تقلبات وسیع اعتراض شود تحت عنوان اینکه باید برای مقابله با فاشیسم همبستگی نشان داد. معین گفت موضع قبلی من به عنوان "شخصیت حقیقی" بوده و بعنوان "شخصیت حقوقی" باید دست به انتخابی مدنی زد و به هاشمی رفسنجانی رای داد. گویا شخصیت حقوقی به سری اصول و ارزشهایی باور دارد و شخصیت حقیقی به یک سری دیگر!!!

- یزدی و سحابی و بسیاری دیگر، حتی برخی از پناهندگان سیاسی در خارج از کشور نیز اعلام کردند که به آقای رفسنجانی رای میدهند و از همه نیز دعوت کردند که به او رای دهند تا از استقرار فاشیسم جلوگیری شود. آنها و بسیاری از اصلاح طلبان که قبل از دور اول هاشمی رفسنجانی را دشمن اصلی می انگاشتند و فکر میکردند با رفتن معین و رفسنجانی به دور دوم خواهند توانست مردم را علیه رفسنجانی بسیج کنند و معین را به کرسی ریاست بنشانند یکباره شروع کردند که به تبلیغ اینکه راه نجات کشور رای دادن به هاشمی است.

- دور دوم انجام شد و احمدی نژاد از صندوقها بیرون آمد. و اصلاح طلبان با شرکت خود در این انتخابات پوششی از مشروعیت بر یکی از سیاهترین بازیهای انتخاباتی رژیم کشیدند و کسی بطور جدی تقلبهای آشکار و بیحد را دنبال نکرد. اما واقعیت این بود که تقلب تنها به صندوق پر کردن منحصر نمیشود، خود آنچه که گذشت انتخابات نامیدن بزرگترین تقلبی بود که اصلاح طلبان و ملی و مذهبی ها نیز در آن شرکت کردند.

- بعد از انتخابات هم آقای یزدی در باره احمدی نژاد گفت "اما من بر این باورم که این شعارهای افراطی مربوط است به دوران انتخابات و هر کس که برنده می شود، از هر گروهی، لاجرم شرایط سیاسی در سطح ملی و بین المللی یک چیزهایی را الزاماً بعنوان ضرورت به اینها تحمیل می کند. من بر این باور هستم که شرایط سیاسی ایران، شرایط اجتماعی ایران به هیچ گروهی مجال و امکان فشارهای فوق العاده را نمی دهد." و نهضت آزادی در اعلامیه خود افزود "به هر حال نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری با همه ویژگیهای منحصر به فرد آن سپری شده و اینک کاندیدای اصولگرایان با 17 میلیون رأی رئیس جمهور کشور است. او به اعتبار همین آراء رئیس جمهور نه تنها هفده میلیون بلکه هفتاد میلیون ایرانی است و باید به رغم همه نقد ها و اعتراض ها نتیجه این انتخابات را پذیرفت نهضت آزادی ایران، همچون گذشته، به وظیفه دینی و ملی امر به معروف و نهی از منکر در بعد سیاسی-اجتماعی آن یعنی نقد قدرت و حکومت پایبند است. بی تردید، بخشی از اهدافی که رئیس جمهور منتخب بر آن انگشت تأکید نهاده است، مورد قبول ما است. شعارهایی که اجرای آن را در عمل به انتظار نشسته ایم و البته پیش داوری نیز نداریم. آرزوی ما موفقیت دولت در استقرار عدالت و رفاه عمومی، محو رانت خواری ها و انحصارطلبی ها و اجرای کامل قانون اساسی و تحقق کامل 360 درجه از آزادی است که آقای احمدی نژاد وعده پیگیری آن را داده اند." معلوم نیست بالاخره خطر فاشیسم وجود داشت یا نه؟ اگر نه چرا میخواستید قبیای ناجی ملی را به تن هاشمی رفسنجانی ببوشانند و اگر بله این مواضع بعد از دور دوم برای چیست؟

با مرور کوتاه به این رویدادها انسان به تعجب می افتد که چگونه افرادی که مدعی مردمسالاری هستند و باید بدنبال جلب اعتماد مردم باشند درست در زمانی که جامعه بیشترین نیاز به اعتماد کردن را دارد و سرخورده از سیاست خاتمی بیرون آمده، هر روز قولهای خود را عوض میکنند و به شرایط و اصول خود پشت پا می زنند و به فعالیت سیاسی بعنوان یک بازی قمار مینگرند. برآستی شما که اینچنین قول خود را زیر پا میگذارید و هر روز ساز جدیدی کوک میکنید، چگونه انتظار دارید مردم بشما اعتماد کنند؟ چرا شرایط خود را زیر پا گذاشتید؟ چرا حکم حکومتی را پذیرفتید؟ چرا به تقلبها اعتراض نکردید؟ چرا میخواستید از هاشمی رفسنجانی یعنی یکی از بانیان اصلی استبداد سیاه حاکم ناجی ملی بسازید؟

مضاف بر اینها، در بسیاری از موارد (نمونه آخر در رابطه با گنجی)، اصلاح طلبان در برابر ستمهای وارده به غیر خودی ها سکوت گزیدند و اعتراضی نکردند. از منظر دفاع بی غل و غش از حقوق مردم نیز اصلاح طلبان از اعتماد برخوردار نیستند. بر سر کار آمدن یک جانی بنام احمدی نژاد از جمله از نتایج رفتار اپورتونیستی و غیر اخلاقی و غیر اصولی این بخش از فعالان سیاسی است که بجای پیشبرد مردمسالاری در ایران در لحظات حساس تاریخ ایران به آن ضربه زده اند. و این باور به قدرت و نیاز به رانت و امتیازات است که باعث شده چنین رفتاری را پیش گیرند.

در واقع علت عدم اعتماد مردم به این قشر این است که آنها به مردم اعتماد و باور ندارند. سخن از مردمسالاری میکنند اما مردمسالاری را بدون مردم میخواهند!! اما این امر نیز دلیل اصلی بحران اعتماد موجود نسبت به آنها نیست. در اصل بحران اعتماد از اینجا ناشی میشود که اصلاح طلبان بخود اعتماد ندارند. از اینروست که تمام هم و غم خود را صرف این کردند که یا در قدرت (اصلاح طلبان حکومتی) و یا در حاشیه قدرت (اصلاح طلبان ملتزم به قانون اساسی) برای خود فضای عمل داشته باشند. عدم اعتماد بخود، نداشتن هویت مستقل و تقسیم مرز مشترک با اربابان استبداد باعث شده است که وضعیت امروز پیش آید. نتیجه این رفتار این شد که بعد از 8 سال حاکمیت اصلاح طلبان، احمدی نژاد در صدر قرار گرفت و نقش اصلاح طلبان به این خلاصه شد که در انظار بین المللی، به یکی از سیاه ترین انتخابات بعد از انقلاب با همراهی خود لباس مشروعیت ببوشانند.

پایان سخن اینکه کسانی که بدلیل دل نكندن از قدرت و رانتهایی که از آن بهره میبرند، از دو جهت بی اعتمادی بوجود آورده اند، یعنی از سویی قولهای خود را بطور مستمر زیر پا گذاشته و از سوی دیگر به بسیاری از ستمها که به غیر خودیها میشود نیز اعتراض نکرده اند، نمیتوانند حامل پروژه مردمسالاری باشند. پروژه مردمسالاری را در ایران کسانی میتوانند به سرانجام برسانند که دل از قدرت و رانت کنده باشند، سختیها را بپذیرند و با ایستادگی بر اصول و ارزشهای مردمسالاری و بازی نکردن با آنها و اعتماد داشتن به خود و مردم محل اعتماد مردم شوند.